

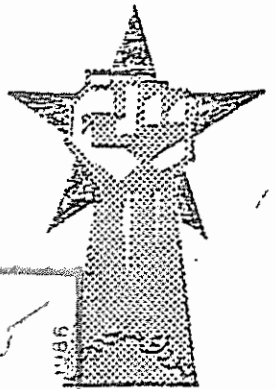
تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحدین برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

آلبستر

سامرزاد

فوق العاده
دوره اختیاق



کتابخانه ایرانی در هانوفر
iranische Bibliothek in Hannover
نشرد شورای متحدین برای دموکراسی و استقلال

شماره ۷

۷ آذر ۱۳۶۰

«شیخی نبایی خینی» و

«خینی نبایی» حزب توده

مسأله هژمونی (۱)

(۱- درباره مفهوم هژمونی و نا زبجه پیدایش آن و تحول آن)

در فرهنگ ما هم "مارکسیسم" به معنی "شیخی" که اولین بار به سال ۱۹۶۴ میلادی در "جمهوری دموکراتیک آلمان" تحت نظر انستیتوی کتابداری دولتی منتشر گردیده، تحت عنوان "هژمونی" چنین می خوانیم: "نقش رهبری، و هژمونی پرولتاریاس در دوران امپریالیسم به معنی نقیض رهبری گذشته؛ بنده کارگردان انقلاب بورژوا - دموکراتیک. بنا به انقلاب فدا مبریا لستی - دموکراتیک. بنشیند یکتا توری دموکراتیک - انقلاب کارگسوان و دهقانان میماند" و اضافه می شود: "آزاد، هژمونی پرولتاریاس در انقلاب بورژوا - دموکراتیک، توسط لنین در کتاب دو تاکتیک سوشال دموکراسی (۱۹۰۵) انگشاندیافت" - صبر: معنی از چسب های صمدی کتاب منکور مورخ ۱۶۹۰ و ۱۹۲۰ و پس در چاپ دیگری از آن در کشور آلمان (۱۹۲۲) باز می بینیم. و این جملات در واقع فشرده تمام مطالبی است که از زمانهای پس از ایران راجع به مسئله هژمونی برای گفتن دارند. این نکته خود اندیشه انگیز است که بی از گذشت متعاز از ۲۵ سال از نوشته فوئال لنگرلینن - که حاوی یک سلسله جدلیات وی با منشوبها و برخی فرضه های پیشنهادی است - با وجود رخ دادن انقلابات دموکراتیک گوناگون و در میان آمدن طرحهای مختلفی درباره مسائل این انقلابات و از جمله موضوع "هژمونی" هیچ گونه تفسیری در فرمول بندی کتب و مواضع اردوگاهی به چشم نمی خورد. سخن از نظریات با مطلع "آهرانی" و "ارتدانی" نیست، کافی است نگاه کنیم بر صبهای صبیق مارکسیست برجسته سالهای ۲۰ و ۳۰ ایتالیا، همی آنتونیو گرامشی درباره مفهوم و مفاهیم صبیق "هژمونی" است از هم، تا در باب هم که چگونه شدین کنندگان فرهنگ "مارکسیسم" لنینیستی" اردوگاهی شد لنینیست دیالکتیکی - تاریخی طریقا دستوار زندانی میمانند که ما به است: در خصوص ارتباط و وحدت ادبیات و سیاسی و فرهنگی

حاضری توربین، در کتاب چیزها و جلد اولش در سلسله سیرمضوی اعلام در ایران، می نویسد: "۱۰۰۰ گسر در بر خوردا اول و بدون مقدمه از یک شیخی بیروست: منصب توجیست؟ (حتی و سوزید! ترضیمی مورد بحث مردی ملا و گاطا آکا به منصب خویشی باشد)، بقیقن داشته باشد که منصبترین راه را برای آنکه وی لب از سخن بیند و سخنی مریبانه به پیریش های بعدی صفا اصلا با سخنی ندهد و برگزیده باشد؛ مگر آنکه مخاطب صفا ترجیح دهند برای دست بردگرتان دانستان سافند و چیزهای بشوید که به حاشی بر خورده. ایسن طرز بر خورده دلائل مشتمله دارد. می توان گفت که این نوعی واکنش طبیعی با زمانه از دوره های است که ضعیفان دانشا در معرض آزار و شکنجه بودند. اما این دلیل اصلی نیست. حقیقت است که تکسور کتمان فریبده خود با مان است. نه فقط به عنوان رهنمودی برای مصرن شدن از خطر آزار و شکنجه، بلکه در صفحه ۳:

درباره استقلال

درباره وابستگی و استقلال بسیار گفته و نوشته شده است. بحث در این مورد در سالها بحث فاشی است که در دوره قبل درباره رژیم شاه عنوان یک رژیم وابسته، در جریان بود. مفهوم شوربک وابستگی و عدم وابستگی، البته در بر تو شناخت صبیق و عده چابنده از پدید آمدن مبریا لیسیم با توجه به تحولات آن در دهه های اخیر، قابل درک است. در حال حاضر، یک تئوری همه جانبه مارکسیستی درباره امپریالیسم دوران حاضر وجود ندارد. هر چند عناصری از آن موجود است و بحث نای زیادی در این باره در سطح جهان در جریان است. تئوری لنینیستی امپریالیسم اکنون با گذشت متعاز از است سال به سبب تعدد بحث صبیق که مسجوبه نگردیم چه به بیان شده است، با سخنی تمام موازات نیست. بسیاری از دهه ها که منای این تئوری است و نتایج حاصل از این داردا. در حال حاضر نیازمند بازبینی

شعبه‌های "خمینی" و "خمینی‌نمایی" حزب توده

بل به عنوان رفتار بی شایسته، درخورشان و احترام
اعتقادات رفیع؛ این گونه اعتقادات رافضی
کسانی حق دارند بشوند که مستند شناسند و درک
حقیقت آنها باشند. تنگنا از این دست بر بدن مانند
که امانتی را که به شما سپرده شده است به نا متسررم
تسلیم کنید، بدان مانند که سرسری خیانتی منسوی
مرکب شوید.

کوربین، در ادامه همین بحث، می‌پرسد که در
یک محفل درس مذهبی در تهران حضور داشته و با رها
شاهد بوده است که شیخ متری "نقطه‌دنگایی شروع به
محبت می‌کرد که قیلا" یکا یک با غران را شناسایی
کرده بود...، و نتیجه می‌برد که تطبیح ایرانی
متمولا" فاقد "روحانیت" و "دانشگری" است؛
"در همان محفل از ملائی جوانی که حدود سی سال داشت
شنیدم که با اعتقادی ضعیف می‌گفت: روی سخن تشیع
اگر چه با هیگان است اما نقطه در توان درنا نیست
برگزیدگان روحانی را به دست آرد و بگوشد تا همین
برگزیدگان را برآکند...

روش برخوردی که کوربین از آن سخن می‌گوید
چیست؟ - تنبیه و کتمان، که، بنا به شرح قبودا و
عبارتست از: بنیان کردن مقاصد و نواست درونی خود
از "غیر خودی" و یادست به سرکردن او از راه داستان
باف و گفتن کلیاتی که به جای برنخورد و سخن
نگفتن بگرا آنکه یکا یک با غران قیلا" شناسایی شده
باشند.

این روش - که میراث "روحانیت رسی" و "حوزه
های علمیه" است - اگر تا پیش از "انقلاب اسلامی
خمینی" فقط معلوم کسانی بود که با جماعت آخوند سرو
کار داشتند، اکنون اما کم و بیش بر مضگان شناخته
است. از کارتر، رئیس جبهه و سابق آمریکای که
پیمان شکنی خمینی را فاش می‌کند، تا آقای بازرگان
که در تلویزیون "جمهوری اسلامی" دست به افشاگری زد
و فرمود "قرار نبود" اینطور نبود؛ تا مارکسیست‌هایی
که وعده آزادی تفکر و تحزب خورد را از زبان خمینی
ساکن پارسی شنیدند و ولی پس از ورود خمینی به ایران
"کافر" و "ملحد" قلمداد شدند؛ تا زنانی کسه در
پارسی به خدمت خمینی می‌رسیدند و با وی مصاحبه
می‌کردند و سرو وضعشان از نظر آقای "برادری" نداشت اما
بعدها مجبور شدند میان روسری و توری یکی را انتخاب
کنند؛ تا دانشکده‌هایان عزیز که دانشکده‌شان
"سنگر انقلاب" بود اما خیلی زود تبدیل به "مرکز
نماد" شد؛ و... کمتر کسی است که دیگر نداند آنچه
خمینی در سرداشت و آنچه با "منارم" خود در میسان
گذاشته بود غیر از آن چیزی بود که آشکارا و پوری

عاطقی می‌گفتند؛ تصاویر کسری است که کار برد این شیوه
بسنده شده، آخوندی را هم اکنون - هر از گاه هر چند - از
ما بپوچان را ن بپخته شده نه نگردد که چگونه خمینی در
پژوهی گنجانده که "بنا بر سرگشته خورد" سخن اصلی خود
را خطاب به آنان که با پدید می‌بینند می‌گوید در حال بکند
حالی‌ها را هم دست بدسز گرد و بزرگی‌شان داستان یافته
است. این همان "تنبیه" و "کتمان" آخوندی، یعنی
روش سیاسی را بردن خلیق از سوی "علماء" و "مراجع
تقلید" است که مالکون معنا و مفهومی واقعی‌اش را به
خوبی می‌شناسیم. کوربین می‌گوید: این روش "نرمسوده
خودا ما ما ناست" و رفتار بی شایسته، "درخورشان
و احترام اعتقادات رفیع".

درس کوربین البته حقیقتی است، اما حقیقتی
که جلوه‌های آن را فقط در حالی‌ترین سطح میسر و
سلوک منسوی می‌توان دید. این از گردهای جان
بلند پرواز و روح عمیق و بی‌بستن دارا ایرانی است که
هرگز آزاری بر تحمیل فکر و عقیده خود بر دیگران
نداشته و از حقیقت دل رافضی با اهل دل در میسان
می‌گذاشته است. ضمن تبریزی معلوم همین معناست
آنجا که می‌گوید: "سین‌ها خردی پیرا نم‌گشتن. با هر کسه
خود را دیدم در او و با او سخن توانم گفتن" اما این سخن
کسی است که ضما" می‌گفت: "مراد این عالم بسا
این عوام هیچ کار نیست. برای ایشان نیامده ام.
این کسانی که ره‌نمای عالم اندیده‌چق، انگشت بر رک
ایشان نیم". آنچه نه به طریق تحکم و تمسک، بل به
طریقه بیان سال، چرا که: "من سخنی می‌گویم از حال
خود، هیچ تعلق نمی‌کنم به اینها؛ تونیز مرا بگو اگر
سخنی داری، و بحث کن."

پس آن رفتار شایسته درخورشان و احترام
اعتقادات رفیع، که کوربین تحت تاثیر القاصات
ملایان "حوزه‌های علمیه" به عنوان حقیقت تقبند و
کتمان بیان می‌کند، در سطحی از سیر و سلوک منسوی
عارف مالک جریان دارد که به قول شمس عوام را بدان
راه نیست؛ آنچه به صورت "تنبیه" و "کتمان" چیرا
که ضمن چشم در چشم حاضران مجلس می‌گوید: هر کس
از شما لایق صحبت من نیست، و من با "هر که خود را
دیدم در او سخن توانم گفتن". یعنی که پنهان کاری و
ظا هر سازی نمی‌کند، صداقت دارد، و با صداقت سخن
می‌گوید. و این هیچ ربطی به "تنبیه" ملایان شیعی
ندارد. آنچه ملایان اختراع کرده و ساز مردم فریبی
خود ساختند آنکه و جوارت ما دقت اندیشه بلند
پرواز غار را برایشان کجا؟

شاید عدم توجه کافی به تفاوت همین دو نوع "تنبیه"
است که کوربین را به این نتایج می‌رساند که
بگوید تشیع ایرانی متمولا" فاقد روح رسالت است.

"شیعی‌نمائی" خمینی در ۱۳۰۰

اند، اندیشه اصیل تشیع ایرانی.

کاربرد سیاسی این روش ماکیاوئلی با استفاده از مفولت دینی، در جامعه کنونی ما شاهد بارز دیگری هم دارد. "حزب طراز نوین طیقه کارگر" را نمی‌بینید که چگونه از باب هم کار تولید کرده است و نویسندگان، شاعران و شوربیمین‌ها پیش به جای بحث از "انگلیس انقلابی" و ما تریا لیم دیالک تیسیک درباره "شهید رجائی" و "شهید باهنر" می‌سرایند و در باب زندگانی امام حسین و صحرای کربلا قلم می‌زنند؟ این هم شگردی آگاهانه است، و در واقع بازی کردن با همان ورق خمینی بر صورت دست‌کم کنکای نوری و داروستان در پیش گرفته‌اند. اگر خمینی به نام تشیع در واقع مبلغ روش و اندیشه‌های ماکیاوولی است چه باک اگر کنای نوری به نام مارکی و انگلس و لنین هم پیمان با وفای خمینی باشد؟ خمینی‌نمائی ایشان به شیعی‌نمائی خمینی در - بهم بازی قدرت است و اصل برنده شدن در بازی به هر قیمت. همین بهینر - ماکیاوولی است که در ذهن بسیاری از فرصت طلبان روزگاره جا خوش کرده و محلی شده است برای سرازیر شدن مجدد "توبه نوشته" های مقاطعه کار و دیبچان سالار زمان شاه به درون حزب توده.

اما آیا با این روش مردم را هم می‌توان با خود نگاه داشت؟ با سخا و ایثار و نیت تمام نیکو خمینی بنگرید که خیل پیروان میلیونی اش به حدود سی - چهل هزار نفر نمازگزار. "موقف" دانشگاه در شهر هفت میلیونی تهران کاهش یافته و کارش به جایی رسیده است که همین چند روز پیش دیگر نتوانست فریبکاری کند و خطاب به جمع فلاکت زده "گنبدی که در محضر آقا" نشسته بودند فرمود: کاری کنید که این "بار افتاده" به منزل برسد.

حسن صباح

درباره استقلال

ویررسی مجدداست. بعلاوه کارشوریک لنین بر روی امپریالیسم به سبب شرایط خاص تاریخی زمان خود یعنی وجود جنگ امپریالیستی اول و ضرورت پاسخ گویی به نیازهای آن، عمدتا "اگر نه منحصرا" در رابطه با مناسبات میان کشورهای امپریالیستی صورت گرفته است و مسئله مناسبات میان کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه در این تئوری جای مهمی را اشغال نکرده است.

در این شرایط، مفهومی که از وابستگی و استقلال در جنبش چپ و موکرات، رایج است عمدتا "بردرگی یکجانبه از مفهوم امپریالیسم و برتر که باره هستی حقایقی چند از این پدیده قرار دارد. لیکن هدف از بحث حاضر پرداختن به مسئله وابستگی و امپریالیسم از نقطه نظر شوربیک نیست که نه جای آن اینجاست و

"داعیه گری" است، و توجه نداشته باشد که این سخن هم فقط در مورد تشیع به عنوان اندیشه عارفانه و جهان بینی آگاه ترین نمونه های ذهن بویا و آزاده، قوم ایرانی درست است نه در مورد دکان رزق و ریائی که آخوندهای و دست خاکم روز در طول قرن ها برای شریب خلق برپا داشته اند و می‌دارند. کوربن اگر چند صباحی بیشتر عمر می‌کرد و "روح رسالت" و "داعیه گئی" تشیع انبغاشی خمینی و هندستان او را می‌دید شاید کلیت سخن خود تبدیلی روا می‌داشت و شاید بر آن می‌شد تا با تکیه برداشتی و اطلاعی که از اسلام و روحانیت در ایران دارد کتاب دیگری بنویسد و روشن کند که خمینی راست می‌گوید یا عارفان شیعه ایرانی، و بهاری تفاوت این دو در کجاست؟

حقیقت اینست که "تقیه" و "کتمان" آخوندی، به عنوان روشی "سیاسی" برای کنار آمدن با مسائل روز و راه بردن خلق لید، هیچ ربطی به آن رفتار شایسته درخورشان و احترام اعتقادات رقیب - که از ویژگیهای اندیشه عارفانه و صبر ملوک معنوی قوم ایرانی بوده ندارد. و استخوانه "علمای" حوزه های عشیه از این مفهوم بیشتر بیانی نگریک روند سیاسی است تا مظهریک مقوله دینی. تشیع آخوندها بیشتر نوعی سوء استفاده از دین است تا سپردن خود به حقیقتی دینی. و در همین معنا، اگر گفته شود که تقیه آخوندی با اندیشه ماکیاوولی نزدیکی بیشتری دارد تا با بیشتر عارفان و تشیع اصیل ایرانی، شاید حقیقت نزدیک تر باشد.

ماکیاویل می‌گفت: ختمبران فقط در مواردی که صرفا کند با پدیده خود وفا کنند و نه در غیر این صورت و امیر باید گاهی عهد شکنی هم بکند. و اضافه می‌کرد که با بدستوان این عهد شکنی را "به خوربسی" پوشیده داشت و در ظاهر ساری و تلبیس استا بود. چرا که "مردم به قدری ساده لوح اند و چنان آماده اطاعت از ضرورت های آنی هستند که فریب دهنده همواره فریب خورندگان را پیدا خواهند کرد." و در همین معنا بود که دین را، برای رسیدن به قدرت و تحکیم مبانی آن، ابزار مناسبتی می‌شناخت و توصیه می‌کرد: "دین باید ابزار مناسبتی می‌شناخت و توصیه می‌کرد: "دین باید در دولت مقام برجسته‌ای دارا باشد، نه در خاک طبر حقایق آن، بلکه به عنوان ساروجی که ارگان و طبقات اجتماع را محکم و متصل به یکدیگر نگه دارد".

آخوندهای گمنام کار، و در صف مقدم آنان خمینی، در واقع شاگردان با وفای ماکیاویل اندنه پیروان عرفای ایرانی و با چنانکه برخی از محققان مدعی

درباره استقلال ۱۳۵۵

را از دست داده است .

نه توان آن دراست . موضوع مقاله حاضر ، توضیح نقطه نظرهای ما در مورد مسئله استقلال ، به عنوان یکی از نکات اساسی مندرج در بیانیه اردی بهشت ماه "شورای متحدچپ برای دموکراسی و استقلال" ، از زاویه سیاسی و عملی است . این توضیح خواهد بود که برخوردیده نقطه نظرهای زایچ در این مورد الزام آن میکند . خاصه آنکه پس از اعلام موجودیت "شورای ملی مقاومت" و اعلام موضع وی درباره استقلال و بحث‌ها شریکه پیرا سر آن برانگیخته شد ، مسئله اهمیت روزیافته است .

استقلال : دو برداشت نادرست .

با آنکه شعار استقلال یکی از اساسی‌ترین شعارهای نیروهای چپ و دموکرات (و بطور کلی نیروهای سیاسی) است و در برنامه‌ها و درخواست‌های آنها با زتاب گسترده‌ای دارد ، برداشت رایج و نادرست "عموما" نادرست است . پاره‌ای از نیروهای چپ استقلال را تنها در رابطه با بخشی از قدرت‌های جهانی خواستارند ، آنها شعار استقلال صرمدولتی نیمه استقلال را از آن درک میکنند و مورد تبلیغ قبیح قرار میدهند ، نیمه استقلالی که شکل پوشیده‌ای از نوسمی وابستگی جدید است . دسته دیگری روش‌ها می‌هستند که هر چند خواستار استقلال کامل اند ، لیکن از منبوم عدم وابستگی و استقلال برداشت اخلاقی مذهب گونه دارند .

۱- نیمه استقلال طلبان : سازمانها و گروههایی نظیر اقلیت ، راهکار و گرو جناق چپ که هر کدام به نوعی با سازمان چریک‌های فدائیان پیوند داشته یا دارند از مرزهای دست‌انته . اینان که در جنبش‌ها ایده‌شولوزیک حزب ترده گرفتار هستند استقلال را تنها نسبت به کشورهای سرمایه‌داری غربی خواستارند و در مورد کشورهای بلوک شرق یا به قول خودشان "اردوگاه سوسیالیستی" قائل به استقلال ایران نیستند . فرمول بندی خواست‌ها و شعارهای انسان البته تحت‌الفاظ به ظاهر انقلابی (نظیر سوسیالیسم انترناسیونالیسم پرولتری) و عبارات پوشیده صورت می‌گیرد ، لیکن بی‌چون بدگنه مطلب ، یعنی استقلال فقط نسبت به غرب ، نیازمند نبوغ خاصی نیست .

مقایسه میان موضع رسمی ایندسته از گروهها ، حتی با "میثاق" بنی‌صدر" بدون توجه به نیات دیر کدام ، و اینکه آنها ، "میثاق" را از چند زاویه‌ای مورد انتقاد قرار داده‌اند ، نکات جالب و آموزنده ای در بردارد ، هر چند با انتقاد برنامه "شورای ملی مقاومت" ، "میثاق" به عنوان یک سند تشبیه رسوون

در حالیکه "میثاق" بدون توجه به ماهیت رژیم ها و دولت‌های کشورهای بزرگ و قدرتمند ، استقلال را نسبت به همه قدرت‌های جهانی مطرح کرده است ، "حاکمیت - لیبیست" های ما ، یعنی اقلیت و راه کارگر ، در برخوردیه "میثاق" (مندرج در ارگان های سیاسی شان) از این خصمگین شده‌اند که چیرا در میثاق روسیه شوروی در ردیف کشورهای نظیر آمریکا چین یا کشورهای اروپایی قرار داده شده است ، اما از آنجا که روسیه شوروی در رابطه با استقلال ایران در ردیف ما بر قدرت‌ها قرار داده شده است ، معنای این اعتراض خشم‌آگین چه دیگری نیست مگر آنکه منتزخین فقط خواهان استقلال ایران در مقابل غرب هستند . آیا به نظر آنها در رابطه با استقلال ایران با پسند دو ردیف قائل شد ، یک ردیف کشورهای که ایران باید نسبت به آنها استقلال داشته باشد و دیگری روسیه آمریکا کیسه ایران نباید نسبت به آنها از استقلال برخوردار باشد ؟

گروههای مذکور در برنامه‌ها و شعارها به سازمان مجاهدین خلق (که شماره ۱۳۱) در یکی از بندهای برنامه مفرد مشترکی که ضمیمه نامه ایست ، همین مطلب را به شکلی دیپلماتیک تر و صحت سخنان "اتحاد و همکاری با کشورهای سوسیالیستی و مترقی" مطرح کرده‌اند . یک تراژدی تاریخی با ردیگرایی با ربه صورت یک کنذی ، تکرار می‌شود . زمانی صدق شعار ملی کردن صنایع نفت را مطرح می‌نماید و حیل آن جنبش ملی و توده‌ای بسیج شدولی "چپ" های آن زمان بدنی حزب توده در مقابل ، شعار ملی کردن نفت جنوب" را طرح و تبلیغ می‌کرد . معدق خواهان آزیبود که ایران حاکم بر کل منابع نفتی خویش باشد ، حزب توده ، حاکمیت ایران را تنها بر "بخشی" از منابع و صنعت نفت ، تحت عناوین و عبارات به ظاهر انقلابی و چپ ، مطالبه می‌کرد . اکنون همان طرز فکر در شمار دیگری با زتاب یافته است و چپ‌های ما استقلال ایران را نسبت به "بخشی" از کشورهای مطالبه می‌کنند . آیا چپ‌های ما قصد ندارند از تاریخ بنیا موزند ؟ آیا آنها نمی‌دانند تا چه حد حیثیت چپ در نظر مردم ، در اثر سیاست‌های دنباله‌روانه حزب توده در گذشته ، الحس مال و بی‌اعتبار شده است ؟ چرا آنها از آن خصمگین می‌شوند که جنبش‌ها ن حق حاکمیت خویش و استقلال ایران نسبت به همه کشورهای قدرتمندها باشد ؟ آیا خواستار آن هستند که شوروی همان نوع رابطه‌ای را با ایران داشته باشد که با کشورهای بلوک شرق دارد ؟ مثلا" می‌خواهد چنانچه کارگران خواستار سندیکا های مستقل شدند ، مواجه با فشار و شانتاژ از

درباره استقلال

جانب "متعدد" کشور خود نشوند و هزاران بر حسب بخورند" اگر کشور خورزی و بلوک شرق موسیالستی است گرنه نیست که آنجا قبل از ما بر کشورها با استقلال ایران را از جمله نسبت به خودشان بدرستی بشناسند؟ شما از منافع چه کسانی دفاع میکنید؟ و از زبان کس سخن میگویند؟ آیا مردم ما و طبقه کارگری که شما خود را نماینده آنها محسوس می کنید؟ شما می دانید خواستار آنست که در روابط با استقلال ایران، حق و ترویج حق ویژه او برای کشورها "اروگای" خاص در نظر گرفته نشود. آنهم در شرایطی که مناسبات و حمایت حسین اردوگاه از رژیم گتربی ایران گت سیاه ترین و عقب ماننده ترین رژیم است که تا ریح به خود دیده است، فراتر از مناسبات عادی دیپلماتیک و اقتصادی است؟ منظور از "اتحاد و همکاری با کشورهای موسیالستی" ... "ذمه بده عنوان یک ماده در بر نامه دولتی است" آینده گنجاننده چیست؟ اگر منظور آنست که دولت دموکراتیک؟ بنده با بنده با کشورها شریک حاضرند بیسر اما من به رسمیت شناختن حق حاکمیت و استقلال ایران و حفظ منافع متقابل، روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی به آن داند با کنند، در این صورت نیازی به ترویج دولت یا بلوک خاصی نیست. دادن چنین امتیاز از پیش، از نقطه نظر اقتصادی با توجه به محدودیت های ناشی از آن بدزبان ایران، از لحاظ سیاست خارجی کشورنا درست و از نقطه نظر افکار رادیکالی، بویژه با توجه به مریع اینگونه دولت ها نسبت به رژیم و پرزیمون، کاملاً نا بخردانه است و نتیجه ای جز انزوی اپوزیمون ندارد.

۳- انزوی طلبان: دسته دوم نیروهای هستند (نظیر پیکار و دیگران) که طرح ما نند دست اول خواهان استقلال نیمه کاره نیستند و استقلال نصبت به تمام قدرت های جهانی را طالب اند، لیکن از استقلال درکی اخلاقی ارائه می دهند. آنان از مفهوم تکیه بر نیروی خود تفسیری یک جانبه دارند و از آن انزوی سیاسی و اقتصادی را نتیجه گیری می کنند. از لحاظ اقتصادی آنها خواستار آنند که دروازه های کشورهای همه چیز (نه فقط کالا های مصرفی غیر ضروری، بلکه حتی کالاهای صنعتی، تکنولوژی و غیره) بسته شود و همه ما به حاج عمومی منعمرا در داخل کشور تهیه و تنها از منافع و امکانات موجود استفاده شود. اجرای چنین سیاستی در زمینه اقتصاد، منجر به تداوم عقب ماندگی در زمینه تولید و نیروهای مولده می شود. این برداشت از درک یک جانبه و مذهبی گونه

نسبت به امپریالیسم آنها می گیرند. برای آنها امپریالیسم نه یک پدیده تاریخی- اجتماعی بلکه شمره خبیثه است که هر چیز دور را بطبای آن قرار دهد. دلزدگی و استغنا از آن مگروه و بلکه حرام است. تکنولوژی کشورهای سرمایه داری را امپریالیستی از زمره همین محرمات است. زمانی - حتی در غرب - عمده های از امپریالیستی بودن علم انفورماتیک سخن می رانده اند. حال آنکه علم و تکنولوژی بخودی خود در ما هیست خویش امپریالیستی نیست، بلکه شیوه و چگونگی استفاده از آن است که به آنها خصیصه امپریالیستی می دهد. از علم انفورماتیک و از وسیله های چگون حسابگرهای الکترونیکی گذشته است، پیشرفته ترین تکنولوژی هاست، همه می توان در جهت پیشرفت و رفاه عمومی سوجدست و هم در جهت فداکاری ترین سیاست های امپریالیستی (مثلا در جنگ) حتی آن مبنای علمی و تکنولوژیک که برای ما ختن مخرب ترین سلاحهای جنگی استفاده می شود. می توانند را میسروری کاملاً طرح جویانه و به منظور بهبود زندگی ما مردم مورد بهره برداری قرار گیرند و در این جهت سوق داده شود. البته این نکته نباید فراموش کرد که علم و تکنولوژی بنا بر آنکه در هر چه به وقوع بشریت بگمار رود با اهداف یا منقوشی به خرس و آزادی روسته های امپریالیستی مورد بهره برداری قرار گیرد، مشغلات متناسب با آن را کسب می کند، جنبه های متناوتی در آنها توسعه می یابد و غیر آن، لیکن بهره روبا به واسطه بسیاری از علوم و تکنولوژیها اکنون هم قابل بهره برداری در جهات انسانی هستند. از همه اینها گذشته، علم و تکنولوژی رابطه کلی تر با ید معمول فعالیت کل بشریت به حساب آورده.

الفرض، اینست که از نیروهای سیاسی هر شیوع رابطه ای اقتصادی را معادل وابستگی و بنا بر این آن را مضر می دانند و از این رو خودخواهان نوعی محاصره اقتصادی هستند. حال آنکه استفاده از طبقه تکنولوژی و صنایع کشورهای پیشرفته (چه از غرب و چه از شرق) و داشتن روابط اقتصادی با آنها چنانچه برخاسته از نیازهای ملی و بر اساس سیاستی مستقل (و نه با خصوصیات که در رژیم شاه داشت) استوار باشد، نه تنها بدزبان کشور نیست، بلکه برای رشد و شکوفایی سریع تر جامعه امری مفید و ضروری است و محروم ساختن خویش از آن و به دست خود سیاستی نادرست است. روشن است چنانچه قرار باشد اینگونه مناسبات به قیمت از دست دادن استقلال کشور تمام شود و با خودکشوها و قدرت های بزرگ بنا بر ملاحظیات سیاسی از برقراری مناسبات اقتصادی با ایران سر باز زنند، می توان و کاملاً ضروری است که از سرعت پیشیدن به شکوفایی اقتصادی و تکامل جزیلی در

درباره استقلال

برابر حفظ استقلال کشور را منظور کردند.

گذشته از آن، به نظر برسد پایداری نیروهای سیاسی استقلال طلب، میان موفع و نقطه نظرهای ایده شولویژیک یک گروه سیاسی و سیاست خارجی یک دولت مستقل و دموکراتیک تفاوتی قائل نیستند و به نومی این دورا با یکدیگر اشتباه می کنند. حال آنکه صلگرد سیاست خارجی یک دولت - که طبقاً " دارای تعهدات و مناسبات بین المللی است - با تعلیقات افشاگرانه یک گروه سیاسی متخاوت است زیرا که در دو موقعیت و موفع مختلف قرار دارند.

استقلال در حرف و عمل

برای آنکه استقلال یک شعار پوچ و یک هیاهوی فریبنده نباشد، ضروریست که پیش و بیش از هر چیز وضعیت های لازم برای کسب استقلال تدارک دیده شود، در این رابطه تدارک استقلال در زمینه اقتصادی از اهمیت درجه اول برخوردار است. استقلال اقتصادی نه به معنای منزوی کردن خود و نداشتن رابطه اقتصادی با کشورهای دیگر بلکه به معنای ایجاد بنیان های محکم و سالم اقتصادی و تولیدی در تلمرو و صنایع و کشاورزی است به نحوی که کشور را در باطن در این قلمرو ها اساساً " بر روی پای خویش بایستد و همچنین قادر شود از امکانات موجود و بنا شود به درستی و درجه است رفاه عمومی و پیشرفت جامعه پذیرد و بکند. از این رو توسعه و پیشرفت اقتصادی کشور در جهت ایجاد این بنیان ها و استفاده از امکانات و استعدادها و انسانی و جغرافیایی زمینه ساز استقلال اقتصادی کشور است. چنانچه به این جنبه توجه نشود در جهت زمینه سازی استقلال اقتصادی سمت گیری نشود، تمام شعارهای خدا میزبانیست و استقلال طلبانه، هیاهوی پوچی خواهد بود. نمونه بارز این هیاهوی و نتایج حاصل از آن در نزدیک به سه سال حکومت رژیم خمینی دیده ایم. درحالی که در تمام این دوره شعار استقلال و فحاشی به امپریالیسم گوی فلک را کیفر می کرد و در این زمینه حکومت حتی به تحریکات بین المللی دست زد، هیچ گام جدی و قابل ذکوری در جهت زمینه سازی استقلال اقتصادی برداشته نشد، بلکه بهراثر بی کفایتی و اعمال سیاست های ارتجائی و نادرست هم باعث تشب رفتن اقتصاد و تولید شدند و هم در سطح بین المللی بی اعتبار و منزوی و ششجه آن جز تشدید وابستگی کشور چو زدیگری نهمند.

تکامل و پیشرفت اجتماعی با ایده موازات توسعه اقتصادی صورت گیرد. تنها یک جامعه پیشرفته از نقطه نظر اجتماعی و فرهنگی قادر به تأمین استقلال

خویش در همه زمینه ها است. تا من حفظ استقلال در درازمدت، تنها دولت نیست، بلکه خود مردم اند. و چو سا زمانهای دموکراتیک و توده ای و نیز گسترش آزادی و دموکراسی است که در درازمدت میتواند تا مین کننده و حافظ استقلال باشد. سازمانهای دموکراتیک و توده ای اهرمهای اجتماعی میسر در جهت تأمین و حفظ استقلال خواهند بود، هم از آن جهت که میتوانند به موقع در مقابل سیاست های که بیستنه وابستگی منجر می شود ایستادگی کنند و هم از آن رو که قادر خواهند بود مردم را در جهت تدارک زمینه های استقلال بسیج کنند، از استعداد های مردم بهره جویند و در برابر فشارهای احتمالی تدریجاً استقامت میسر کنند. و بدیهی است که چنین امری تنها با وجود دموکراسی و آزادیهای گسترده میسر است. از این رو در تقابل قرار دادن دموکراسی و مبارزه خدا میزبانیست برای کسب استقلال، سخنی پوچ و مبتذل است و هدف از آن نتایج استقلال بلکه جایگزین ملختن است قدرت ملخه جو توسط دیگری است.

تدارک زمینه های استقلال واقعی هنگامی میسر است که دولتی دموکراتیک بر سر کار باشد. دولتی که درک درستی از وضعیت موجود داشته و از لحاظ سیاسی مستقل از نیروها و قدرتهای جهانی و متکی به مردم باشد، دولتی که بتواند سیاست های داخلی و خارجی را بر اساس نیازهای ملی طرح و اجرا کند و وجودش در تناقض با دموکراسی و آزادی درجه است و بالاخره برای بقا خویش محتاج حمایت و دخالت قدرت های جهانی نباشد.

سیاست خارجی چنین دولتی با سایر کشورها باید بر اساس احترام متقابل به حاکمیت طرفین، عدم دخالت در امور دیگران و اجازت دادن به دخالت در امور داخلی خود و عدم ورود به ملوکیتهای جهانی، استوار باشد.

القائات و تعلیقات نیروی و وابسته (بمناسبت آمریکا یا شوروی) این شبهه را برای عده ای به سر انگیزه است که ایران نا وابسته و مستقل تنها خیال بافی محض است و اذاً مهجبات ایران منوط به استکاء به این یا آن نیروی بزرگ و طلب بین المللی است. سرای توجیه این تزیه صف های امپیرالیزم در زمینه های اقتصادی و تولیدی و نیز به وضعیت ژئوپولیتیکی ایران که آثار برای قدرت های بزرگ غیر قابل چشم پوشی می کند، اثارده می کنند.

قطع نظر از پیشش ها و ایدئولوژیایی که در پس این تز نهفته است، ما مستقیم که یک دولت دموکراتیک و از نقطه نظر سیاسی مستقل قادر خواهد بود در جهت استقلال واقعی ایران گام میسر بردارد.

در باره استقلال

مراصل مثبت زبرتحقق این امر را تسهیل می‌کند.

— ثروت‌های ایران بویژه منابع زیرزمینی آن بدون اجازه می‌دهد که در صورت اعمال یک سیاست صحیح با فشارهای اقتصادی مقابله کند و از نقطه نظر اقتصادی به سودگاری از پاد در نیاید.

— پیشرفت نسبی ایران و وجود نیروی انسانی قادر در رشته‌های مختلف، توسعه نسبی دانشگاه‌ها و مدارس عالی‌وفنی که آنرا از دیگر کشورهای منطقه (عربستان، افغانستان، کشورهای خلیج و...) ممتاز می‌کند، عامل مثبتی در این مورد است.

— هوشمندی مردم ایران، وجود گرایشها و خواست‌های استقلال طلبان، در میان آنان کمالات، اعمال چندترین استعمار است، در صورت آنکه جهت صحیحی به خود بگیرد عامل بسیج کننده و سیاسی مهمی است.

— وبالآخره وضعیت ژئوپولیتیک و جغرافیای ایران می‌تواند انگیزه مهمی برای به زیر سلطه کشیدن ایران توسط قدرت‌های بزرگ باشد ولی چندان رتابت‌های شدیدی را میان آنان برساند تا به خود می‌توانند عاملی باشد در جهت توازن نوا در منطقه و امکان بیشتری را برای مائور و بهر گیری از تشادها فراهم سازد تا استقلال ایران میسر شود. عناصر کمبیسری و ورود بدیلوک بیندیهایی سیاسی، اقتصادی و نظامی جهانی در این رابطه نیز قابل تأمل است.

لازمه بهره‌گیری از این عوامل مثبت و تحقق استقلال ایران، همانطور که گفته شده مقدمات " وجود حکومتی دموکراتیک است که با اعمال سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داخلی به منفع و وسیع ترین آثار و طبقات و پیشرفت کل جامعه از حمایت سیاسی، مادی و معنوی گسترده آنان، که به بیسیاری پیگیری یک سیاست مستقل اجتناب ناپذیر است، بهره‌مند شود.

در پایان لازم به یادآوری است که بحث حاضر تنها به جنبه سیاسی استقلال و نیز نسبی بودن استقلال در عمل پرداخته است و هماهنگی در ابتدای مقاله آمده است بحث تئوریک مربوط به آنرا به عنوان یک پدیده تاریخی - اجتماعی به بعد از این می‌گذاریم.

مسئله هژمونی

تئوریک ما و کمبستی مورد تفهیر و تدقیق قرار گرفته اند.

نظریه هژمونی طلبی در افکار و ترویجیات سازمان‌های ممال ایران، هیچگونه معنی دیگری جز طلب سهم بیشتر در صورت امکان برتر، در ائتلاف‌های سیاسی ندارد. کلیه مطالبی که ظاهراً " به نام

"پرولتاریا و دهقانان" تبلیغ می‌شوند، نقش پرده ساتری بر این مطالبات سهم جویند را بازی می‌کنند این روش قدرت طلبی سازمانی، در تاریخ جدید میهن ما و در مبارزات دموکراتیک ۷۰ ساله اخیر ایران سنتی دیرینه و مسلط از خاطرات تلخ نشان داده است: از مواضع احسان الله خان در جنبش کبکان گرفته تا چگونگی برخورد حزب توده به جنبه ملی و شخص مصدق در نهضت دموکراتیک - فدا میریالیستی سالهای ۲۰ تا ۲۲. مقالاتی که در روزنامه‌های ممال ما در بنیفلره "فرورت هژمونی، پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" نگاشته می‌شوند، نشان داده اند از نقل قول‌هایی از این که بعضاً "از نوشته‌های او در دوره انقلاب ۱۹۰۵ و بهشتا" از مطالب مربوط به انقلاب اکثریت برداشته شده و اغلب بدون ذکر تاریخ و به صورتی انتقادی ذکر می‌شوند، طوری که برخلاف نیت معلوم نمی‌شوند که با لاف کذا مبخش از نشریات این در باره انقلاب مورد استناد رفتاری ممال ما قرار دارد؛ مطالب مربوط به انقلاب دموکراتیک و مربوط به انقلاب میریالیستی. شخص‌نمین به این تفکیک صراحتاً معتقد بود، منشویکها هم به همین گروه بلخانف نیز همینطور. تنها منشویکها در میان دموکراسی روسیه که تمایزی مابین هژمونی و انقلاب قائل نبود و بر تئوری "انقلاب مداوم" اصرار داشتند، تروتسکی بود. غالب اینست که مقالات اکثر ما زمان‌های ممال (به جز قسمت که اخیراً با صراحت از انقلاب دموکراتیک یاد می‌کنند) "حالا" حاوی نقطه نظرات تروتسکی بوده، در حالی که نقل قول‌های توجیهی مربوطه، تماماً "از آثار نین - منشی-به صورت اختلاقی از آثار مربوط به دوره انقلاب ۱۹۰۵ و اکتبر ۱۹۱۷ - برداشته می‌شوند. این اشارات از این جهت لازم اند که از نظر تئوریک مسئله "هژمونی" در ارتباط با تئوریک مسئله "مرحله انقلاب" قرار دارد و کتاب "دو تا کنیک" ۱۹۰۹. نین هم تئوریک ۱۹۰۵ یعنی در اوایل انقلاب دموکراتیک علیه استبداد تزاری نگاشته شده است. البته بر روی مسئله مرحله انقلاب بخودی خود موضوع این نوشته نیست و لذا اشارات ما صرفاً جنبه فرضی و دزدانی است که ضرورتاً به مسئله "هژمونی" مربوط می‌گردد. ولی با دآوری وضعیت انتقادی و درهم آمیخته مطالب مشروبات سازمان‌های ممال در رابطه با "هژمونی"، از این جهت اهمیت دارد که استخراجی منتهی از آنها گرفتار تناقضاتی می‌شوند که در پی این زمینه تئوریک منشوی در باره انقلاب دموکراتیک عرضه می‌گردد.

نکته دیگری که مقدمات " باید یادآوری کنیم، چگونگی تبلیغ کنونی مسئله "هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک" است. کلیه نوشته‌های

مسئله هژمونی ۱۹۵۵

مربوط به این موضوع طوری نشان داده اند که کوششی این مسئله به صورتی که در "دوتاکتیک ... آسمه" جزء اصول خدشه ناپذیر مارکسیسم و تنهاییست که آن شخص لنینین میباشند اما بررسی این مسئله نشان میدهد که خواجه دانکه چنین نیست. بحث مربوط به "هژمونی پروولتاریا" سالها پیش از انقلاب ۱۹۵۵ روسیه مطرح شده بود و در سال انقلاب (۱۹۵۵) همبندیها لنینین و جناح بلشویک، بلکه منشویکها و سوسیالیستهای رولوسیونیستها و ... نیز در مورد مفهوم فوق ما حسب نظر بودند. اما در حالیکه جناحهای سوسیالیست دموکراسی روسیه در این سال، درگیر پلیمیکهای شدیده علیه مواضع یکدیگر در مورد کم و کیف موضوع "هژمونی" بودند، رهبران و اندیشمندان طراز اول سوسیالیست دموکراسی اروپا کوچکترین اعتنای جدی به این موضوع از خود نشان نمیدادند، مگر به صورت انتقاد و صخره به اصل وجودی مسئله. مثلاً بیسل ضمن انتقاد ملایم به "رفقای روسیه" آمده اند که بود که در مجادله شدید فراکسیونهای سوسیالیست دموکراسی روسیه میانجیگری کنند و کاتوکتیکی بگذار به شغلی اشاره کرده بودند که "رفقای روسیه برسیس برست خرسی که هنوز شکار نشده جدال میکنند" (پس نقل از کتاب "دوتاکتیک ...") و غالب این است که این بیوفتایی رهبران انترناسیونال نسبت به "جدال هژمونی" همزمان بود با کوشش هر یک از جناح های - بلشویک و منشویک - روسیه در انتمسباب و انطباق نظریات خود به افکار و اندیشه های همسایان رهبران! مثلاً لنین در همان کتاب میسرورفت "دوتاکتیک ... در جواب به استروو و سایر خرده گیری های مخالفان، در نوع انترتاق نظریات کاتوکتیکی و بیسل را منکر می شود؛ "کی و کجا من ادعای خط مشی مخصوصی را در سوسیالیست دموکراسی بین المللی کرده ام کدبا خط منی بیسل و کاتوکتیکی یکی نبوده است" (قابل توجه آن رفتاشی که ناآگاه به مواضع لنینین در مقابل گوناگون انقلاب روسیه، نظر لنینین را در انقلاب ۱۹۵۵ مفایر نظریات کاتوکتیکی انگارند!) با این اشارات، منتظر باز میگردیم به سؤال پیشین خود: آیا میتگر و مبدع موضوع "هژمونی" آن طوری که در نظریات موصیالیسم رسی "ارنوگاه" رایج است - لنین بود؟ برای دریافت پاسخ، بهتر است بدتاریخچه این مفهوم نگاه میسیدازیم.

پیدايش مفهوم "هژمونی"

اولین جوانه های این اندیشه در آثار و نوشته های ستفکران نسل کهن سوسیالیست دموکراسی روسیه، یعنی "گروه های کار" قابل جستجو است. شناس

بلخانوف، اولین بار در نیمه دهه هشتاد و نهمین قرن گذشته، با توجه خاص به شرایط منحن بورژوازی و پروولتاریای روسیه، به این مسئله اشاراتی ابتدائی دارد: "در روسیه بورژوازی هنوز به اندازه کافی قوی نیست که بتواند با تنگنای مبارزه علیه استبداد درادرسیت بگیرد از این رو طبقه کارگر سازمان یافته مجبور خواهد شد که خواستهای انقلابی بورژوازی - دموکراتیک را پیش کشد". (به نقل از نوشته پریاندرسن. تناقضات گرامشی، ترجمه میس شین پوتین و ج. ک. اوش ۱۹۶۶، ص ۱۶۶) اندرسن یادآوری می کند که بلخانوف در این نوشته ها واژه مبهم تسلط را برای قدرت سیاسی به کار می برد. در اینجا نکته دیگری روشن می گردد که ظاهراً "از بدیهیات تشویک باورها" "ارنوگامی" زمان ماست و آن اینست که موضوع "هژمونیستیک پروولتاریا در انقلاب دموکراتیک" به سبب وجودی و وجودی ارتباط با مسئله امپریالیسم و "انقلاب دموکراتیک در سوسیالیسم" ز. پوتین می باشد بلکه در "استنتاجی تشویک بوده است از او و از بی شرایط اقتصادی - سیاسی خاص روسیه تزاری در اوایل قرن گذشته، کتاب "دوتاکتیک ... لنین همبندیها سال پیش از مسئله" امپریالیسم در مرحله ... او به تدریس در آمده است.

در دهه بعد، آکسلرود، یکی دیگر از اعضای برجسته "گروه های کار" نیز به نقطه نظراتی شبیه عقاید بلخانوف در این باره تدریس و با صراحت تازه ای اجراء میداد که "طبقه کارگر باید در مبارزه علیه استبداد نقش مستقل و رهبری کننده (هژمونیستیک) بازی کند" (همانجا)

باید دانست که چند دهه پیش از اینها، مارکس و انگلس در چین بیکارها و انقلابات دموکراتیک اروپا، پیوسته از نقش مستقل طبقه کارگر در پیوستن سوسیالیست دموکراتیک و "در جنگ برای کسب دموکراسی" پیساده کرده بودند. منتی آنها در مقابل "حزمت طبقه" نیروهای طالب دموکراسی را از مفهوم "مردم" خلاصه می کردند و مقصود آنها عمدتاً "طبقه کارگر و بورژوازی دموکرات" بود (نگاه کنید به مطالب را بنیشیسیه ساتونگ). بنا بر این توجه بلخانوف و آکسلرود علاوه بر همسوی بودن با نظریات مارکس با روش تشویک پیدا شده در ما نیست کمونیست نیز خوانائی داشت. در ما نیست آمده است. "استنتاجات تشویک کمونیست ها، به هیچ روی بنیستی برانگیز و اصولی نیست که این با آن مصلح جهانی کشف یا اختراع کرده باشند. کمونیستها تنها روابط و لقی مبارزات طبقه ای موجود - نهضتی تاریخی را که درست در برابر سوسیالیست دیدگان ما جاری است - بازگو می کنند" (مجموعه آثار آلمانی - چلدیچارم) و برجستگی "نهضت

آزادی خواهان و انقلابیون
دوستان و هواداران
شورای متحد چپ
در تکثیر و پخش هر چه گسترده تر پیام آزادی ما
رایاری نمید.

ولادیزنیسکی

گلدنر مایر شورای متحد چپ رایج

R.V.L
Konto.Nr: 598573
Bankleitzahl: 33050000
56 W'tal. W.Germany